

فصل اول

«روزهای ژوئیه»: تدارک و آغاز

در سال ۱۹۱۵، جنگ ده میلیارد روبل برای روسیه خرج برداشت، در ۱۹۱۶، نوزده میلیارد؛ و در نیمه ی اول ۱۹۱۷، ده و نیم میلیارد؛ در آغاز سال ۱۹۱۸، بدهی ملی به شصت میلیارد روبل سر می زد- یعنی با ثروت کل کشور، که هفتاد میلیارد روبل تخمین زده می شد، برابر می گشت. کمیته ی اجرایی مرکزی تحت عنوان فریبنده ی "وام آزادی" سرگرم تهیه ی تقاضانامه ای جهت یک وام جنگی بود، در همان حال حکومت رفته رفته به این نتیجه ی نه چندان پیچیده می رسید که بدون یک وام هنگفت جدید از کشورهای خارجی، نه تنها نمی توانست بدهی های خود را بابت سفارشات خارجی اش پرداخت نماید، بلکه قادر نبود حتی از عهده ی تعهدات داخلی خویش برآید. ستون بدهکاری ها در دفتر تجارت خارجی کشور مداوماً درازتر می شد. دول متفق آشکارا خود را مهیا می کردند که روبل را در بست به دست

سرنوشت بسپارند. همان روزی که تقاضای کمیته ی اجرایی برای وام آزادی صفحه ی اول/یروزستیای شورا را به خود اختصاص داد، روزنامه ی حکومت، موسوم به ویستتیک، سقوط حاد ارزش روبل را اعلام کرد. ماشین های چاپ اسکناس دیگر قادر نبودند با ضرب آهنگ تورم هم گامی کنند. و آماده می شدند تا جای اسکناس های معتبر قدیمی را، که از برکت قدرت خرید سابقشان هنوز تماماً از ابهت نیفتاده بودند، با برچسب های سرخ رنگی پُر کنند که بعداً به "کرنکی" معروف شدند. هم بورژوا و هم کارگر، هر یک به شیوه ی خود، رگه ای از انزجار در این واژه ی "کرنکی" گنجانده بودند.

حکومت به حرف، برنامه ای را جهت نظارت دولت بر صنایع در پیش گرفته و حتی در پایان ماه ژوئن چند سازمان بی کفایت نیز برای این منظور تأسیس کرده بود. اما گفتار و کردار رژیم فوریه، مانند روح و جسم هر مسیحی پارسا، در حال معارضه ی دائم بودند. سازمان های دست چین شده ی مذکور، که مثلاً برای نظارت بر امور صنایع ایجاد شده بودند، بیشتر در حمایت از سرمایه دارها در برابر هوس بازی های قدرت بی بنیاد و متزلزل دولت می کوشیدند، تا در لگام زدن به منافع افراد سرمایه دار، کارکنان اداری و فنی صنایع روز به روز به شکل مشخص تری لایه بندی می شدند؛ لایه های بالا، بیم ناک از گرایش های مساوات طلبانه ی کارگران، روز به روز با عزم جزم تری به اردوی سرمایه دارها می پیوستند. کارگرها نسبت به سفارشات جنگی، که بقای کارخانه های در حال تلاشی روسیه را تا یکی دو سال دیگر هم تضمین می کردند. نگرش انزجار آمیزی داشتند. اما سرمایه دارها نیز نسبت به تولیدی که بیشتر در دسر دربر داشت تا سود، رفته رفته بی شوق

می شدند. تعطیل تعمدی کارخانه ها از بالا، اینک با پیگیری بیشتری اعمال می شد. تولیدات فلزی چهل درصد کاهش یافته بود؛ تولیدات منسوجات، بیست درصد. عرضه ی کلیه ی ضروریات زندگی ناکافی بود. قیمت ها همگام با تورم و زوال صنعت افزایش می یافتند. کارگران بر آن شده بودند که زمام آن مکانیزم اداری- تجاری را، که در خفا سرنوشت آنان را تعیین می کند. در دست خود بگیرند. اسکوبلف، وزیر کار، در بیانیه های پُر آب و تاب به کارگران هشدار می داد که مداخله در اداره ی امور کارخانه ها به صلاحشان نیست. در روز بیست و چهارم ژوئن، *ایزوستیا* پیرامون پیشنهاد جدیدی سخن گفت که حکایت از تعطیل یک رشته کارخانه داشت. از ایالات نیز خبرهای مشابه می رسید. راه آهن حتی از صنعت هم آسیب سنگین تری دیده بود. نیمی از لوکوموتیوها نیاز به تعمیرات اساسی داشتند؛ بیشتر قطارها در جبهه کار می کردند؛ کمبود سوخت نیز وجود داشت. وزارت ارتباطات با کارکنان دفتری و کارگران راه آهن دائماً در حال کشمکش بود. عرضه ی مواد غذایی مداوماً کاستی می گرفت. در پتروگراد، ذخیره ی آرد فقط برای ده یا پانزده روز کفایت می کرد؛ در مراکز دیگر، اندکی بیشتر، فلج ناقص قطارها و امکان اعتصاب قریب الوقوع کارگران راه آهن به معنای خطر مداوم قحطی بود. اندک بارقه ای از امید در آینده دیده نمی شد. توقع کارگران از انقلاب چیز دیگری بود.

اگر بدتر از این امکان داشته باشد، در قلمرو سیاست اوضاع از این هم بدتر بود. در حیات حکومت ها، ملل، و طبقات- هم چنان که در حیات افراد- بی تصمیمی بدترین حالت ممکن است. انقلاب بی رحمانه ترین شیوه ی ممکن برای حل مسائل تاریخی است. در انقلاب، سیاستی مخرب تر از طفره زنی در

فکر نمی‌کنجد. حزب انقلاب را دودلی نشاید. هم چنان که جراح را، در آن وقت که تیغ را به درون جسم بیمار نشانده است. اما آن رژیم دو قدرتی- با رژیم دورویی- که از انقلاب فوریه نشنت گرفت، مظهر سازمان یافته‌ی بی‌تصمیمی بود. همه چیز با آن حکومت سر مخالفت داشت. دوستان مشروطش به مخالفانش تبدیل می‌شدند؛ مخالفانش، به دشمنانش؛ دشمنانش اسلحه به دست می‌گرفتند. ضدانقلاب علناً خود را بسیج می‌کرد- و الهام بخش او در این راه کمیته‌ی مرکزی حزب کادت بود، یعنی ستاد سیاسی همه‌ی کسانی که منافع خود را در خطر می‌دیدند. کمیته‌ی مرکزی اتحادیه‌ی افسران در ستاد کل فرمان دهی واقع در مویلیف، به نمایندگی از جانب تقریباً صدهزار فرمانده‌ی ناراضی، و نیز شورای اتحادیه‌ی نیروهای قزاق در پتروگراد، دو اهرم نظامی ضدانقلاب به شمار می‌رفتند. دوما‌ی دولتی، به رغم قطع نامه‌ی کنگره‌ی ژوئن شوراهای، تصمیم گرفته بود به "کنفرانس‌های خصوصی" خود ادامه دهد. کمیته‌ی موقت دوما برای فعالیت‌های ضدانقلابی، که وسیعاً به خرج بانک‌ها و نیز سفارت‌خانه‌های دول متفق صورت می‌گرفت، پوشش قانونی مناسبی ایجاد کرده بود. سازش کاران از چپ و راست تهدید به خطرات گوناگون می‌شدند. حکومت در حالی که با نگرانی از گوشه‌ی چشم به راست و به چپ نظر می‌انداخت، مخفیانه تصمیم گرفت که برای سازمان دهی یک اداره‌ی آگاهی- یعنی پلیس سیاسی مخفی- بودجه‌ی مخصوصی در نظر بگیرد. تقریباً در همین ایام، یعنی در اواسط ماه ژوئن، حکومت اعلام کرد که انتخابات مجلس مؤسسان در روز هفدهم سپتامبر برگزار خواهد شد. مطبوعات لیبرال، علیرغم مشارکت کادت‌ها در کابینه، بر علیه این تاریخ رسماً انتخاب شده- که نه هیچ کس اعتقادی به آن

داشت و نه هیچ کس جدا از آن دفاع می کرد- سرسختانه به مبارزه پرداختند. تصویر مجلس مؤسسان، که در نخستین روزهای ماه مارس سخت تابناک می نمود، مخدوش و تیره رنگ شده بود. همه چیز با حکومت سر مخالفت داشت، حتی حسن نیت های آبکی خود او حکومت فقط در روز سی ام ژوئن جرئت یافت که نگهبان های اعیان زاده ی روستاها یعنی زمسکی ناچالینیک ها* را، که نامشان از همان بدو پیدایش آن ها در زمان آلکساندر سوم نفرت تمامی کشور را بر می انگیخت، از کار منفصل کند. و این اصلاح نیم بند اجباری و دیر هنگام فقط مهر حقارت و بزدلی بر حکومت موقت زد. در آن روزها، اشراف بار دیگر رفته رفته دل و جرئت خود را باز می یافتند و ترسشان به تدریج فرو می ریخت. زمین دارها دور هم جمع می شدند و بر حکومت فشار می آوردند. در اواخر ماه ژوئن، کمیته ی موقت دوما تقاضانامه ای به حکومت ارسال داشت که در آن از حکومت خواسته شده بود تا برای حمایت از ملاک ها در مقابل دهقان هانی که به وسیله ی "عناصر جنایت کار" تحریک شده بودند، اقدامات قاطع به عمل آورد. در روز اول ژوئیه، کنگره ی سراسری زمین دارهای بزرگ روسیه، که اکثریت قریب به اتفاقش را اشراف تشکیل می دادند، در مسکو گشایش یافت. حکومت در این میان مانند مار به خود می پیچید و می کوشید تا به سحر کلام گاهی دهقان ها و گاهی ملاک ها را افسون کند.

اما بدتر از همه، وضع جبهه بود تهاجم بر علیه دشمن، که در ضمن به بازی قطعی کرنسکی در دعوی داخلی نیز تبدیل شده بود، دچار تشنجات مرگ شده و مشرف به موت بود. سربازها نمی خواستند بجنگند. دیپلمات های

* - مقامات انتصابی که بر دهقان ها هم سلطه ی اداری داشتند و هم سلطه ی قضائی.

شاه زاده لووف جزنت نداشتند به چشم دیپلمات های دول متفق بنگرند. آن ها نیاز میرمی به یک وام خارجی داشتند. حکومت محکوم و عاجز برای آن که عرض اندامی کرده باشد، به فنلاند یورش برد و همان طور که کثیف ترین کارهای خود را همواره به دست سوسیالیست ها انجام می داد، این یورش را هم به دست ایشان به انجام رساند. در همان حال مابین حکومت و اوکرائین نیز اختلافی بروز کرده بود که می رفت تا به گسیختگی آشکار منجر شود.

روزهای سرودخوانی آلبر توماس، در تجلیل از انقلاب تابناک و در مدح کرنسکی، از دیرباز به سر آمده بودند. در اوایل ماه ژوئیه، پاله نولوگ، سفیر کبیر فرانسه، که بوی عطر مجالس راسپوتین پیوسته از تنش بلند بود، جای خود را به نولن "رادیکال" داد. کلود آنه ی روزنامه نگار سفیر جدید را با اوضاع پتروگراد آشنا کرد. آنه به نولن می گفت: روبروی سفارت خانه ی فرانسه، در آن سوی رودخانه ی نوا، ناحیه ی وایبورگ گسترده است. "این ناحیه، که کارخانه های بزرگی را دربر دارد، دربست متعلق به بلشویک هاست. لنین و تروتسکی در آن جا سیادت می کنند." هم چنین خوابگاه های هنگ آتشیبار، مشتمل بر ده هزار مرد و بیش از هزار مسلسل، در همین ناحیه قرار دارند. نه سوسیال رولوسیونرها و نه منشویک ها هیچ یک به این خوابگاه ها دسترس ندارند. مابقی هنگ ها هم یا بلشویک اند و یا بی طرف. "اگر لنین و تروتسکی بخواهند پتروگراد را بگیرند، چه چیز جلوی آن ها را خواهد گرفت؟" نولن شگفت زده گوش می داد و می پرسید: "حکومت چگونه چنین اوضاعی را تحمل می کند؟" و روزنامه نگار به او پاسخ می داد: "چکار می تواند بکند؟ از شما چه پنهان که حکومت هیچ

قدرتی ندارد، مگر یک قدرت اخلاقی، و حتی آن هم به نظر من خیلی ضعیف می‌رسد..."

نیروی تحریک شده‌ی توده‌ها چون مجرانی نمی‌یافت، در فعالیت‌های خودانگیخته، از قبیل تظاهرات چریکی و تصرفات پراکنده، مصرف می‌شدند. کارگراها، سربازها، و دهقان‌ها می‌کوشیدند تا مسائلی را که قدرت موجود یعنی همان قدرتی که به وسیله‌ی همین توده‌ها ایجاد شده بود، نمی‌توانست حل کند، خود دست کم جزئاً حل کنند. اعصاب توده‌ها را بیش از هر چیز بی‌تصیمی رهبران‌شان تحریک می‌کند. انتظار بی‌ثمر در پشت درهائی که به رویشان باز نمی‌شوند، آن‌ها را وا می‌دارد که مصرانه تر بر آن درها بکوبند و یا به سوی طغیان ناشی از یأس سوقشان می‌دهد. در همان روزهای کنگره‌ی شوراها، هنگامی که شهرستانی‌ها به زحمت می‌توانستند دست‌های رهبران خود را که بر علیه پتروگراد دراز شده بود، پس نگاه دارند، کارگراها و سربازها فرصت فراوانی داشتند تا احساس و نگرش رهبران شورا را نسبت به خود کشف کنند. تزلزلی، به دنبال کرنسکی، نه تنها به چشم اکثریت کارگران و سربازان پتروگراد بیگانه می‌نمود، بلکه نفرت شدید آن‌ها را هم بر می‌انگیخت. در حواشی انقلاب، نفوذ آنارشیست‌ها، که نقش عمده‌شان در کمیته‌ی انقلابی و خود ساخته‌ی خانه‌ی تابستانی دورنووی ایفاء شده بود، دم به دم افزایش می‌یافت. اما حتی قشرهای منضبط کارگران - و حتی محافل وسیعی از حزب - رفته رفته شکیبائی خود را از دست می‌دادند، و یا شروع کرده بودند به گوش دادن به کسانی که کاسه‌ی صبرشان لبریز شده بود. تظاهرات هجدهم ژوئن به همه‌نشان داده بود که حکومت هیچ تکیه‌گاهی ندارد. سربازها و کارگراها می‌پرسیدند: "چرا

آن بالائی ها دست به کار نمی شوند؟" و منظورشان از بالائی ها نه فقط رهبران سازش کار که سازمان های رهبری کننده ی بلشویک ها نیز بود.

بر اثر قیمت های متورم، مبارزه برای دستمزد بیشتر کارگرها را تحریک و عصبی می کرد. در خلال ماه ژوئن، این مسأله به ویژه در کارخانه ی غول آسای پوتیلوف، که سی و شش هزار نفر در آن کار می کردند، شکل بسیار حادی به خود گرفت. در روز بیست و یکم ژوئن، در بخش هایی از این کارخانه کارگران ماهر دست به اعتصاب زدند. بیهودگی این طغیان های پراکنده را حزب به روشن می دید. روز بعد در جلسه ی مشترک نمایندگان سازمان های عالی کارگران، به رهبری بلشویک ها، و نمایندگان هفتاد کارخانه، اعلام شد که: "آرمان کارگران پوتیلوف همانا آرمان تمامی طبقه ی کارگر پتروگراد است." اما در همین جلسه از کارگران پوتیلوف خواسته شد که: "خشم مشروع خود را مهار کنند." اعتصاب به تعویق افتاد. اما دوازده روز گذشت و تغییری رخ نداد. توده های کارگر در درون می خروشیدند، و به دنبال مفر می گشتند. یکایک کارخانه ها انباشته از درگیری بود، و همه ی این درگیری ها به بالا یعنی به سوی حکومت میل می کردند. در گزارشی که اتحادیه ی کارگران لوکوموتیوران به وزیر ارتباطات تسلیم داشته است، چنین می خوانیم: "برای آخرین بار اعلام می کنیم که: صبر هم حدی دارد؛ ما مطلقاً نمی توانیم در چنین شرایطی زندگی کنیم..." این شکایتی بود نه تنها در اعتراض به نیاز و گرسنگی، که نیز بر علیه دورویی، بی هویتی، و دغل بازی. این گزارش هم چنین با خشمی خاص به "تشویق

بی انتهای ما به وظیفه شناسی و خودداری در عین گرسنگی" اعتراض کرده بود.

انتقال قدرت از سوی کمیته ی اجرائی به حکومت موقت در ماه مارس به این شرط صورت گرفته بود که نیروهای نظامی انقلابی از پایتخت به جای دیگری منتقل نشوند. اما آن روزها به گذشته ی دور تعلق داشتند. پادگان به سمت چپ گرویده بود، محافل حاکمه ی شورا به سمت راست. مبارزه با پادگان هرگز از دستور روز حذف نشده بود. هر چند هیچ واحدی در تمامیتش از پایتخت بیرون برده نشده بود، معدنک واحدهای انقلابی تر- به بهانه ی مقتضیات استراتژیک- منظمأ بر اثر تعویض گروهان ها تضعیف شده بودند. از جبهه دائمأ شایعاتی به پایتخت می رسیدند که همه حکایت از انحلال تعداد روزافزونی از واحدها به جرم تمرد و سرپیچی از اجرای فرمان های نظامی داشتند. حکومت ناچار شده بود دو لشکر سیبریائی را- به یاد داشته باشید که تیراندازان سیبریائی بهترین و مطمئن ترین واحدهای ارتش محسوب می شدند- به زور سرنیزه منحل کند. فقط در یک مورد از تمرد دسته جمعی در ارتش پنجم- نزدیک ترین ارتش به پایتخت- ۸۷ افسر و ۱۲۷۲۵ سرباز برای محاکمه به دادگاه احضار شده بودند. پادگان پتروگراد- این انبار نارضانی های جبهه و روستا و نواحی کارگرنشین و سربازخانه ها- در جوشش مدام بسر می برد. مردهای ریشوی چهل پنجاه ساله با اصراری جنون آسا درخواست می کردند که برای کار در مزارع به خانه های خویش فرستاده شوند. هنگ های پراکنده در ناحیه ی وایبورگ- هنگ یکم آتشبار، هنگ یکم نارنجک انداز، هنگ مسکو، هنگ صدو هشتادم پیاده، و چند هنگ دیگر- دائمأ در چشمه های داغ آن حومه ی کارگرنشین شسته می شدند. هزاران تن

از کارگران، از جمله تعداد فراوانی از تهییج گران خستگی ناپذیر بلشویزم، متصل به سربازخانه ها سر می زدند. در کنج آن دیوارهای کثیف و نیمه مخروبه جلسات خلق الساعه تقریباً بی وقفه تشکیل می شدند. در روز بیست و دوم ژوئن، پیش از فرو نشستن موج تظاهرات میهن پرستانه در حمایت از تهاجم، اتومبیلی متعلق به کمیته ی اجرائی، بی احتیاطی به خرج داد و پلاکارد بر سقف وارد خیابان سامسونوسکی پراسپکت شد. بر آن پلاکارد نوشته شده بود: "در حمایت از کرنسکی به پیش!" هنگ مسکو آن تهییج گران را متوقف ساخت، پلاکاردشان را پاره پاره کرد، و اتومبیل میهن پرستان را به هنگ آتشبار تحویل داد.

به طور کلی سربازها بی حوصله تر از کارگران بودند. هم از این جهت که مستقیماً تهدید به اعزام به جبهه می شدند، و هم به این دلیل که درک استراتژی های سیاسی برای آنان دشوارتر بود. به علاوه، یکایک آنان تفنگ داشتند؛ و از ماه فوریه به بعد، سرباز ارزش بیش از حدی برای قدرت مستقل تفنگ قائل بود. کارگر پیر بلشویکی به نام لیزدین بعدها تعریف می کرد که چگونه سربازهای هنگ ذخیره ی صدو هشتادم به او گفته بودند: "آن ها در آن جا چکار می کنند؟ در قصر کشسینسکایا خوابشان برده است؟ بیانید بجنییم و کرنسکی را با اردنگی بیرون بیندازیم!" در جلسات هنگ ها، متصل قطع نامه هائی تصویب می شد دائر بر ضرورت اقدامات نهانی بر علیه حکومت، نمایندگان یکایک کارخانه ها به فلان هنگ می رفتند و می پرسیدند: آیا سربازها به خیابان خواهند ریخت یا خیر؟ افراد هنگ آتشبار نمایندگان خود را به دیگر واحدهای پادگان می فرستادند و از آن واحدها می خواستند که بر علیه ادامه ی جنگ قیام کنند. از میان این نمایندگان، آنان که صبرشان به

سر رسیده بود اضافه می کردند: هنگ های پاولوف و مسکو و چهل هزار کارگر از کارخانه ی پوتیلوف قرار است "فردا" بیرون بریزند. هشدارهای رسمی کمیته ی اجرائی به خرج کسی نمی رفت. لحظه به لحظه به طور فزاینده ای بیم آن می رفت که پتروگراد، به علت بی بهرگی از حمایت جبهه و ایالات، جزء به جزء درهم بشکند. در روز بیست و یکم ژوئن، لنین در روزنامه ی *پراودا* از کارگرها و سربازهای پتروگراد درخواست کرد که منتظر شوند تا چرخش حوادث ذخایر گران انقلاب را به جانبداری از پتروگراد بکشاند. "ما تلخ کامی شما را درک می کنیم، ما از هیجان کارگرهای پتروگراد آگاه هستیم، اما به آن ها می گوئیم: رفقا، فعلاً حمله ی فوری به صلاح شما نیست." روز بعد، کنفرانس خصوصی سران بلشویک- که ظاهراً "چپ تر" از لنین بودند- به این نتیجه رسید که علیرغم احساسات توده های کارگر و سرباز، نباید آغاز به نبرد کرد: "بهتر است صبر کنیم تا احزاب حاکم حیثیت خود را با این تهاجم بر باد دهند، و آن گاه پیروزی از آن ما خواهد بود." چنین بود گزارش لاتسیس، سازمانده ناحیه، که در آن روزها از بی صبرترین اعضای حزب محسوب می شد. کمیته ی مرکزی حزب روز به روز با تناوب بیشتری ناچار می شد تهییج گران خود را به نزد نیروهای نظامی و به کارخانه ها بفرستد تا سربازها و کارگرها را از عمل بی موقع باز بدارد. بلشویک های وایبورگ، با تکان های شرم گینانه ای که به سر خویش می دادند، نزد دوستان خود زیان به شکوه می گشودند که: "ما ناچاریم نقش آبپاش آتش نشانی را بازی کنیم." با همه ی این اوصاف، دعوت به خیابان ها حتی یک روز هم بند نیامد. پاره ای از این دعوت ها آشکارا ماهیتی تحریک کننده داشتند. سازمان نظامی بلشویک ها خود را ناگزیر دید که سربازها

و کارگراها را چنین مخاطب قرار دهد: "به هیچ دعوتی مبنی بر رفتن به خیابان ها، به نام سازمان نظامی، اعتماد نکنید. سازمان نظامی شما را به خیابان ها فرا نمی خواند." و در همه جا، با ابرام بیشتر: "هر گاه تهییج گر یا سخن رانی به نام سازمان نظامی از شمت خواست که به خیابان ها بریزند، اوراق هویت او را، که باید به امضای رئیس و دبیر این سازمان رسیده باشد، از او مطالبه کنید."

در میدان مشهور یاکورنی در کرونشتات، همان جا که آنارشویست ها روز به روز با اطمینان بیشتری صدای خود را بلند می کردند، اتمام حجت پشت اتمام حجت صادر می شد. در روز بیست و سوم ژوئن، نمایندگانی چند از میدان یاکورنی، رو دست شورای کرونشتات بلند شدند و از وزارت دادگستری آزادی گروهی از آنارشویست های پتروگراد را درخواست کردند، و تهدید کردند که در صورت برآورده نشدن تقاضایشان، ملوان ها خود به زندان حمله خواهند برد. روز بعد، نمایندگان اورانین بانوم به وزارت دادگستری اطلاع دادند که پادگان آن ها بابت توقیف هانی که در خانه ی تابستانی دورنوو صورت گرفته است، به اندازه ی کرونشتات ناراحت است، و از این رو سربازها "از هم اکنون سرگرم تمیز کردن مسلسل های خود شده اند." مطبوعات بورژوا این تهدیدها را در هوا قاپیدند، و زیر دماغ متحدان سازش کار خود تکانشان دادند. روز بیست و ششم ژوئن، نمایندگان هنگ گارد نارنجک انداز از جبهه به گردان ذخیره ی خود آمدند و اعلام کردند: "این هنگ با حکومت موقت مخالف است و خواستار انتقال قدرت به دست شوراهای می باشد، و نیز بر تهاجمی که کرنسکی شروع کرده است دست رد می گذارد، و ابراز نگرانی می کند که مبادا کمیته ی اجرایی و وزرای سوسیالیست به بورژوازی پیوسته

باشند. " ارگان کمیته ی اجرایی روایت سرزنش آمیزی از این دیدار را به چاپ رساند.

نه فقط کرونشتات، که تمامی ناوگان بالتیک، از جمله پایگاه اصلی این ناوگان در هلزینگفورز، مثل آب در کتری می جوشید. سر کرده ی بلشویک ها در ناوگان نیشک آنتونوف- افسینکو بود، که چندین سال پیش در مقام یک افسر جوان در قیام ۱۹۰۵ سباستوپول شرکت جسته بود. این منشویک سال های ارتجاع، انترناسیونالیست مهاجر در خلال جنگ، همکار تروتسکی در هیئت تحریریه ی *ناش اسلوو* در پاریس، پس از بازگشت از خارج به بلشویک ها پیوست. اوفسینکو، مبتلا به تزلزل سیاسی، اما شخصاً با شهامت- عجول و بی نظم، اما قادر به ابتکار و ابداع- باری اوفسینکو، هر چند در آن روزها کمتر کسی او را می شناخت، در حوادث آتی انقلاب نقش کوچکی ایفاء نکرد. او در خاطرات خود می نویسد: "ما در کمیته ی حزب در هلزینگفورز ضرورت خویشتن داری و لزوم تدارکات جدی را درک می کردیم. به علاوه، از کمیته ی مرکزی نیز رهنمودهائی در همین معنا به ما رسیده بود. اما اجتناب ناپذیری مطلق انفجار را می دیدیم و با نگرانی به سوی پترزبورگ می نگرستیم." و در پترزبورگ عنصرهای انفجار روز به روز روی هم انبار می شدند. هنگ دوم آتشبار، که نسبت به هنگ یکم آتشبار آگاهی کمتری داشت، قطع نامه ای را به تصویب رساند که در آن انتقال قدرت به دست شورا درخواست شده بود. هنگ سوم پیاده از اعزام چهارده گروهان ذخیره امتناع کرد. جلسات سربازها در خوابگاه هایشان دم به دم خصلت توفانی تری می گرفتند. جلسه ی هنگ نارنجک انداز در روز یکم ژوئیه، با توقیف رئیس کمیته و با جاروجنجال به منظور ممانعت از سخن رانی های خطبای منشویک

آغاز شد: مرگ بر تهاجم! مرگ بر کرنسکی! در کانون پادگان، افراد هنگ آتشبار ایستاده بودند. هم آن‌ها دریچه‌های سد را برای سیل ژونیه باز کردند.

پیشتر در ارتباط با حوادث نخستین ماه انقلاب با نام هنگ یکم آتشبار آشنا شدیم. این هنگ که اندکی پس از انقلاب به ابتکار خود " برای دفاع از انقلاب" از اورانین بانوم به پتروگراد آمده بود، بلافاصله با ضدیت کمیته‌ی اجرایی رو به رو شد؛ به این معنا که کمیته‌ی اجرایی طی قطع‌نامه‌ی مقرر داشت که: این هنگ باید با نهایت تشکر به اورانین بانوم پس فرستاده شود. مسلسل‌دارها صریحاً از ترک پایتخت سر باز زدند: "ضدانقلابیون ممکن است به شورا حمله کنند و رژیم سابق را بر گردانند." کمیته‌ی اجرایی تسلیم شد، و چندین هزار مسلسلچی هم راه با مسلسل‌هایشان در پتروگراد باقی ماندند. آن‌ها در خانه‌ی خلق اتراق کردند، و در فکر شدند که سرنوشت‌شان چه خواهد بود. اما تعداد زیادی از کارگران پتروگراد عضو این هنگ بودند، و به این دلیل تصادفی نبود که کمیته‌ی بلشویک وظیفه‌ی مواظبت از این مسلسل‌دارها را بر عهده گرفت. با وساطت کمیته‌ی بلشویک‌ها، خواروبار هنگ یکم آتشبار از قلعه‌ی پتروپل تأمین شد. دوستی آن دو نیرو پا گرفت. و طولی نکشید که این دوستی مرگ‌ناپذیر شد. در روز بیست و یکم ژوئن، مسلسل‌دارها در یک جلسه‌ی توده‌ای، قطع‌نامه‌ی زیر را ارائه دادند: "در آینده، واحدهای این هنگ فقط در صورتی به جبهه اعزام خواهند شد که جنگ ماهیت انقلابی داشته باشد." در روز دوم ژونیه، این هنگ به مناسبت اعزام آخرین "گروهان ذخیره به جبهه، جلسه‌ی تودיעی در خانه‌ی خلق برگزار کرد. سخن‌رانی‌های این جلسه، لوناچارسکی و تروتسکی بودند. مقامات

حکومتی متعاقباً کوشیدند تا اهمیت خارق العاده ای را به این نکته ی تصادفی نسبت دهند. از طرف هنگ هم سربازی به نام ژیلین، و درجه دار پیر بلشویکی به نام لاشویچ، سخن رانی کردند. شور و شعف خاصی بر جلسه حکم فرما بود. جملگی کرنسکی را تخطئه کردند و نسبت به انقلاب سوگند وفاداری خوردند- اما هیچ کس هیچ پیشنهاد عملی ای برای آینده ی نزدیک ارائه نداد. اما در خلال آن واپسین روزها، شهر مصراً انتظار وقوع حادثه ای را داشت. "روزهای ژوئیه" سایه ی خود را در برابر مردم گسترده بودند. سوخانوف به یاد می آورد که: "همه جا، در گوشه و کنار، در شورا، در کاخ مارینسکی، در آپارتمان های مردم، در میادین عمومی و در بولوارها، در سربازخانه ها، در کارخانه ها، همه در باره ی تظاهراتی صحبت می کردند که می باید امروز یا فردا در بگیرد... هیچ کس دقیقاً نمی دانست چه کس راجع به چه چیز، یا در کجا، دست به تظاهرات خواهد زد، اما شهر احساس می کرد که در آستانه ی انفجار نامعلومی قرار گرفته است." و آن انفجار به واقع رخ داد. چاشنی انفجار از بالا- یعنی از محافل حاکم- فراهم آمد.

در همان روزی که تروتسکی و لوناچارسکی با مسلسل دارها از ورشکستگی ائتلاف سخن می گفتند، چهار وزیر کادت با ترک حکومت، ائتلاف را منفجر کردند. این چهار تن بهانه ی خود را معاهده ای قرار دادند که همکاران سازشکارشان با اوکرائین منعقد ساخته بودند، معاهده ای که با جاه طلبی های امپریالیستی آنان جور در نمی آمد. علت واقعی این استعفای توبیخی در این نکته نهفته بود که سازش کاران در مهار توده ها شل آمده بودند. لحظه ی استعفاء مقارن با شکست تهاجم انتخاب شده بود- شکست تهاجم هر چند رسماً اعلام نشده بود، اما افراد آگاه اندک تردیدی در این

خصوص نداشتند. این لیبرال ها صلاح را در این دیدند که متحدان چپ خود را رو در رو با شکست، و با بلشویک ها، قبال بگذارند. شایعه ی استعفای کادت ها بلافاصله در سراسر پایتخت پخش شد، و همه ی معارضات موجود را از لحاظ سیاسی در یک شعار- یا بهتر بگوئیم یک فریاد آسمان خیز- خلاصه کرد: "بیانید کلک این ائتلاف جفنگ را بکنیم!" سربازها و کارگرها معتقد بودند که همه ی مسائل دیگر- از قبیل دستمزدها، قیمت نان، و این که آیا مردن در جبهه به خاطر چیزی که هیچ کس نمی داند چیست، ضروری است یا خیر- به این مسأله وابسته است که در آینده چه کس بر کشور حکومت خواهد کرد، بورژوازی یا شورای ایشان. در این توقعات رگه ی خاصی از توهم نیز وجود داشت- دست کم از آن بابت که توده ها امیدوار بودند با تغییر قدرت راه حل فوری همه ی مسائل جانگداز خود را بیابند. اما دست آخر حق با آن ها بود. مسأله ی قدرت مسیر کلی انقلاب را تعیین می کرد، و این بدان معناست که مسأله ی قدرت سرنوشت هر کس را به طور خاص نیز معین می ساخت. اگر تصور کنیم که کادت ها عواقب این خراب کاری آشکار را در شورا، پیش بینی نکرده بودند، مطمئناً میلی یوکوف را دست کم گرفته ایم. بدیهی است که رهبر لیبرالیزم می کوشید تا سازش کاران را به آن چنان مخصصه ای بکشاند که ایشان، یعنی سازش کاران، فقط به زور سرنیزه قادر به خلاصی از آن مخصصه باشند. در آن روزها میلی یوکوف جداً معتقد بود که یک خون ریزی بی مهابا اوضاع را درست خواهد کرد.

صبح روز سوم ژوئیه، چندین هزار مسلسل دار، پس از درهم ریختن جلسه ی کمیته های گروهانی و هنگی هنگ خود، رأساً رئیسی برای خود تعیین کردند و خواستار شدند که مسأله ی تظاهرات مسلحانه فوراً مورد

بررسی قرار بگیرد. این جلسه از همان لحظه ی نخست با توفان آغاز شد. مسأله ی جبهه با بحران موجود در حکومت تلاقی کرد. رئیس جلسه، بلشویکی به نام گولووین، کوشید تا ترمزها را به کار بیندازد، و پیشنهاد کرد که مسلسل دارها مقدماً با سایر واحدها و با سازمان نظامی بلشویک صحبت کنند. اما هر اشاره ای به تعویق، سربازها را براق می کرد. در این جلسه سر و کله ی بلیشمان آنارشیست هم پیدا شد. بلیشمان در صحنه ی حوادث ۱۹۱۷، پیکره ای کوچک اما رنگارنگ داشت، تجهیزات عقیدتی اش اندک بود اما نسبت به توده ها بی احساس نبود. در شعور محدود و همیشه آتشینش صداقت هم وجود داشت. چاک پیراهنش را همیشه باز می گذاشت، و گیسوان مجعدش از چهار طرف پیوسته در پرواز بودند. مقدم بلیشمان را در این جور جلسات همیشه با همدلی آمیخته به تمسخر خوش آمد می گفتند. ناگفته نماند که کارگران- به ویژه کارگران فلزکار- رفتار سردی با او داشتند و در برابرش اندکی بی حوصلگی نیز نشان می دادند. اما سربازها مشعوفانه به نطق های او لبخند می زدند، با آرنج به پهلوی یکدیگر سقلمه می زدند و با شعارهای موجز خود بلیشمان را شیر می کردند. سربازها ظاهر غریب او را، قاطعیت بی منطقتش را، لهجه ی یهودی- آمریکایی او را به گزندگی سرکه بود، دوست می داشتند. در اواخر ماه ژوئن، بلیشمان مثل ماهی در رودخانه، در این جور جلسه های خلق الساعه شنا می کرد. عقیده ی همیشگی او عبارت از این بود که ضروری است که اسلحه در دست بیرون بیاییم. سازمان؟ "خیابان به ما سازمان خواهد داد." هدف؟ "سرنگون ساختن حکومت موقت درست به همان نحو که حکومت موقت تزار را سرنگون ساخت هر چند که هیچ حزبی خواستار آن سرنگونی نشده بود. این نطق ها با احساسات مسلسل دارها در

آن لحظه کاملاً جور در آمد- و نه فقط با احساسات مسلسل دارها، بسیاری از بلشویک ها هنگامی که صفوف فرودست مردم به رغم اخطارهای رسمی ایشان به پیش تاختند، رضایت و شادمانی خود را پنهان نکردند. کارگرهای مترقی به یاد داشتند که در فوریه، درست در آستانه ی پیروزی، رهبران شان آماده بودند تا کوس عقب نشینی را بنوازند؛ و نیز به یاد می آوردند که در ماه مارس مبارزه برای هشت ساعت کار در روز بر اثر فعالیت طبقات پائین به ثمر رسیده بود؛ و هم چنین به خاطر می آوردند که در ماه آوریل، میلی یوکوف به وسیله ی هنگ هانی که به ابتکار خود به خیابان ها ریختند، از حکومت بیرون رانده شده بود. یادآوری این واقعیات ناشکیبائی و احساسات منقبض توده ها را تشدید می کرد.

سازمان نظامی بلشویک ها، چون به موقع خبردار شد که جلسه ی مسلسل دارها به نقطه ی جوش رسیده است، تهییج گران خود را یکی پس از دیگری روانه ساخت. طولی نکشید که نوبت وساطت به نوسکی رسید، یعنی به رهبر سازمان نظامی که از احترام سربازها هم برخوردار بود. به نظر می رسید که سربازها نصایح نوسکی را قبول کرده اند. اما احساسات آن جلسه ی بی پایان با تغییر اجزاء تشکیل دهنده اش دگرگون می شد. پودویسکی، یکی دیگر از رهبران سازمان نظامی، حکایت می کند که: "هنگامی که در رأس ساعت هفت عصر، اسب سواری چهار نعل به نزد ما آمد تا به ما اصلاح دهد که... مسلسل دارها دوباره تصمیم به تظاهرات گرفته اند، این خبر سخت مایه ی شگفتی ما شد." سربازها به جای کمیته ی قدیم هنگ، یک کمیته ی موقت انقلابی، مرکب از دو فرد از هر گروهان و به ریاست ناوبائی به نام سماشکو، انتخاب کرده بودند. نمایندگان ویژه ی انتخابی

دست به کار بازدید از کارخانه ها و هنگ ها شده بودند و از کارگرها و سربازها پشتیبانی می طلبیدند. مسلسل دارها ضمناً فراموش نکرده بودند که افراد خود را به کرونشتات هم بفرستند. بدین طریق، در سطحی پانین تر از سازمان های رسمی، و جزئاً زیر حمایت این سازمان ها، روابط موقت تازه ای مابین هنگ های بی تاب و کارخانه ها برقرار شد. توده ها به هیچ وجه قصد قلع رابطه با شورا را نداشتند؛ برعکس، آن ها می خواستند که شورا قدرت را تصرف کند. میل توده ها به گسستن از حزب بلشویک از میلشان به قطع رابطه با شورا هم کمتر بود. اما توده ها احساس می کردند که حزب مردد است. توده ها می خواستند زیر بال حزب را بگیرند- مشتی برای کمیته ی اجرایی تکان دهند، و نهیبی به بلشویک ها بزنند. بدین سان، نظام های خلق الساعه ی نیابتی پدید آمدند، پیوندهای تازه نضح گرفتند، و مراکز تازه ی فعالیت تشکل یافتند- نه به طور دائم، بلکه برای شرایط موجود. شرایط موجود و احساسات مردم آن چنان سریع و آن چنان به حدت دگرگون می شد که حتی سازمان های انعطاف پذیری مانند شورا ناگزیر عقب می ماندند، و توده ها ناچار بودند سر هر پیچ تازه ای سازمان های کمکی جدیدی ایجاد کنند که آن سازمان ها جواب گوی مقتضیات زمان باشند. در جریان این بداعت ها عناصر تصادفی و نامطمئن نیز گاهی اوقات به مقام های مهم می رسیدند. آنارشویست ها، نفت بر آن آتش، می ریختند. اما پاره ای از بلشویک های تازه کار و بی صبر نیز به همین کار سرگرم بودند. در این میان اخلال گران و مفتن ها نیز بی شک خود را با توده ها درمی آمیختند- شاید دست ایادی آلمان هم در کار بود، اما بدون تردید مأمورهای صدسیاه در آن ماجرا دخالت داشتند. هم چنین پلیس مخفی روس. چگونه می توان بافت درهم تنیده ی یک جنبش

توده ای را به تارهای مجزایش تجزیه کرد؟ اما دست کم ماهیت کلی رویداد کاملاً بر ملا بود. پتروگراد نیروی خود را می‌سنجید، و می‌کوشید تا لجام خود را بگسلد، بدون آن که به شهرستان‌ها و یا به جبهه‌نگاهی بیندازد، و حتی حزب بلشویک هم نمی‌توانست او را از حرکت باز بدارد. فقط تجربه می‌توانست چیزی به او بیاموزد.

نمایندگان مسلسل چی‌ها هنگام فراخواندن کارخانه‌ها و هنگ‌ها به خیابان، فراموش نکردند اضافه‌کنند که قرار بر این شده است که تظاهرات به طور مسلحانه صورت بگیرد. البته، مگر طور دیگری هم می‌توانست باشد؟ نمی‌شد با دست خالی به زیر ضربات دشمن رفت. به علاوه - و یحتمل که اصل قضیه همین نکته بود - ما باید نیروی خود را نشان دهیم، و سرباز بی‌اسلحه نیرو به حساب نمی‌آید. بر سر این نکته همه‌ی کارخانه‌ها و همه‌ی هنگ‌ها اتفاق نظر داشتند: اگر بیرون بزنیم، باید مقدار زیادی سرب هم با خود ببریم. مسلسل چی‌ها اتلاف وقت نکردند: حال که کار بزرگی را شروع کرده بودند، قصد داشتند که آن کار را با سرعت هر چه تمام‌تر به فرجام برسانند. گزارش دادگاه تحقیق بعداً ماهیت فعالیت‌های ناوبان سماشکو، یکی از رهبران اصلی هنگ را با این شرح توصیف کرد: "او از کارخانه‌ها اتومبیل مطالبه کرد، اتومبیل‌ها را به مسلسل، مسلح ساخت؛ و آن‌ها را روانه‌ی کاخ تورید و نقاط دیگر کرد، سپس در حالی که مسیری را از پیش تعیین کرده بود، هنگ خود را از خوابگاه‌ها به شهر برد، و بعد به گردان ذخیره‌ی هنگ مسکو رفت تا آن گردان را تشویق به بیرون آمدن کند، در این کار موفق شد، و به سربازهای هنگ آتشبار اطمینان داد که هنگ‌های سازمان نظامی از آن‌ها پشتیبانی خواهند کرد، لحظه‌ای تماس خود را با سازمان نظامی قطع نکرد، در خانه‌ی

کشسینسکایا مستقر شد، و هم راه با رهبر بلشویک ها، یعنی لنین، گروهی نگهبان را به محافظت از سازمان نظامی اعزام داشت... " اشاره به لنین فقط به منظور تکمیل تصویر صورت گرفته است. لنین نه در آن روز و نه در روزهای پیش در پتروگراد نبود. او از روز بیست و نهم ژوئن بیمار شده و در کلبه ای در فنلاند بستری بود. اما از این نکته گذشته، زبان فشرده ی مأمور دادگاه نظامی تدارکات تب آلود مسلسل دارها را درست توصیف کرده است. در حیاط سربازخانه هم کار تب آلود دیگری جریان داشت. در آن جا بین سربازهای بی تفنگ، تفنگ پخش می کردند، به برخی بمب می دادند، و روی هر کامیونی که از کارخانه ها گرفته بودند، سه مسلسل با خدمه ی لازم کار می گذاشتند. قرار بر این بود که هنگ با آرایش کامل نظامی به خیابان برود.

در کارخانه ها نیز وضع به همین منوال بود. از هنگ آتشبار و یا از یک کارخانه ی مجاور نمایندگی به فلان کارخانه می آمدند و کارگران را به خیابان می خواندند. تو گویی کارگرها از پیش منتظر آن نمایندگان بوده اند. کار آنآ قطع می شد. کارگری از کارخانه ی رنود حکایت می کند که: "پس از شام، گروهی از افراد هنگ آتشبار دوان دوان به نزد ما آمدند و از ما تقاضا کردند که به آن ها چند کامیون بدهیم. علیرغم اعتراض گروه ما (بلشویک ها)، ناچار بودیم کامیون ها را به سربازها تحویل دهیم... آن ها بی درنگ روی کامیون ها ماکسیم (مسلسل) کار گذاشتند و رهسپار نوسکی شدند. در این لحظه ما دیگر نمی توانستیم جلو کارگرانمان را بگیریم... همه ی آن ها، با همان شکل و شمایل، یعنی در لباس کار، از روی نیمکت هایشان بلند شدند و مستقیماً از کارخانه بیرون زدند... " به جرئت می توان گفت که کارگرهای

بلشویک هیچ وقت در اعتراض های خود پافشاری نکردند. طولانی ترین کشمکش در کارخانه ی پوتیلوف در گرفت. در ساعت دو بعد از ظهر شایعه ای در کارخانه پراکنده شد دانه بر این که چند تن از افراد واحد آتشبار به کارخانه آمده اند و کارگرها را دعوت به تشکیل جلسه می کنند. در حدود ده هزار مرد گرد آمدند. مسلسل دارها در میان فریادهای تشویق آمیز شرح دادند که چگونه به آن ها دستور داده شده است که در روز چهارم ژوئیه به جبهه بروند، اما آن ها تصمیم گرفتند که "نه بر علیه طبقه ی کارگر آلمان، بلکه بر ضد وزرای سرمایه دار روس وارد جنگ شوند." احساسات کارگرها بالا گرفت. کارگرها فریاد کشیدند: "بجنبید، راه بیفتیم!" بلشویکی که سمت دبیری کمیته ی کارخانه را بر عهده داشت، زبان به اعتراض گشود و پیشنهاد کرد که از حزب دستورالعمل بگیرند. موج اعتراض از همه سو بر سر او فرود آمد: گور پدر دستورالعمل هم کرده! باز هم می خواهی کار را به تعویق بیندازی. طاقت ما دیگر طاق شده... در حدود ساعت شش، نمایندگان کمیته ی اجرایی از راه رسیدند، اما آن ها در برابر سربازها از سایرین هم کار کمتری از پیش بردند جلسه ادامه یافت، جلسه ی بی انتها و عصبی و لجوجانه ی توده های بی شماری که به دنبال مفر می گشتند و هیچ میل نداشتند کسی به آن ها بگوید مفری نیست. پیشنهاد شد که هیئتی را به کمیته ی اجرایی بفرستند. باز هم یک تعویق دیگر، اما جلسه کماکان متفرق نشد. در همین اثناء گروهی از کارگرها و سربازها خبر آوردند که اهالی ناحیه ی وایبورگ به سمت کاخ تورید به راه افتاده اند. اینک جلوگیری از حرکت آنان محال بود. همه تصمیم به رفتن گرفتند. افیموف، یکی از کارگران کارخانه ی پوتیلوف، به کمیته ی ناحیه ای حزب شتافت تا بپرسد: "حالا چکار کنیم؟" پاسخی که او دریافت

داشت چنین بود: "ما به تظاهرات ملحق نخواهیم شد، اما نمی توانیم کارگرا را به دست سرنوشت بسپاریم. باید هم راه آنان برویم." در همین لحظه چودین، عضو کمیته از راه رسید و خبر داد که کارگران در همه ی ناحیه ها شروع به بیرون آمدن کرده اند، و تذکر داد که برعهده ی افراد حزب است که "نظم را حفظ کنند." بدین سان جنبش بلشویک ها را غافل گیر کرد و آن ها را به درون خود کشاند. در این میان بلشویک ها به دنبال توجیه عملی می گشتند که صریحاً تصمیم رسمی حزب را نقض کرده بود.

در ساعت هفت عصر حیات صنعتی پایتخت تماماً سکون گرفته بود. کارخانه ها یکی پس از دیگری بیرون می آمدند، صف می کشیدند و واحدهای گارد سرخ خود را مسلح می ساختند. متلف، کارگر و ایبورگی، روایت می کند که: "در میان توده های بی شماری از کارگران، صدها تن از گاردهای سرخ سرگرم پُر کردن تفنگ های خود بودند. دیگران خشاب ها را درون خزانه ی تفنگ می گذاشتند، و کمربندهای خود را سفت می کردند، کوله پشتی ها و یا جعبه فشنگ های خود را بر دوش محکم می کردند و سرنیزه های خود را استوار می ساختند. و کارگران بی تفنگ به گاردهای سرخ مدد می رساندند تا آماده شوند..." سامسونوسکی پراسپکت، شاهراه ناحیه ی وایبورگ، انباشته از جمعیت بود. در سمت راست و سمت چپ این خیابان، ستون های به هم فشرده ای از کارگران جا گرفته بودند. در وسط، هنگ آتشبار، یعنی نخاع تظاهرات، گام می زد پیشاپیش هر گروهان کامیونی مجهز به چند مسلسل حرکت می کرد به دنبال هنگ آتشبار، کارگران روان بودند واحدهائی از هنگ مسکو به عنوان عقب دار، تظاهرات را از پشت محافظت می کردند بر سر هر واحد پارچه ی درازی گسترده بود که بر آن نوشته بودند "تمام قدرت به دست

شوراها! مراسم تشییع جنازه ی ماه مارس و تظاهرات روز اول ماه مه شاید کثیرتر بودند، اما تظاهرات ژونیه به مراتب پرشورتر، تهدیدآمیزتر، و از حیث ترکیب متجانس تر بود. یکی از شرکت کنندگان در آن تظاهرات، چنین می نویسد: زیر پرچم های سرخ فقط کارگران و سربازان گام می زدند، یراق آلات مقامات دولتی، تکه های براق دانشجویان، و کلاه های بانوان هواخواه انقلاب را در هیچ جا نمی دیدی. همه ی این زر و زیورها به چهار ماه پیش تعلق داشتند، یعنی به فوریه. در جنبش آن روز نشانی از آن زیورآلات وجود نداشت. در آن روز، فقط بردگان عامی پایتخت به حرکت در آمده بودند. "مثل گذشته، اتومبیل ها، انباشته از کارگران و سربازان مسلح، از چهار طرف در خیابان ها جولان می دادند و به وسیله ی نمایندگان، تهییج گران، مأموران شناسائی، تلفن چی ها، و دسته های نظامی، کارگران و هنگ ها را به خیابان فرامی خواندند. همه ی آنان سرنیزه های خود را رو به جلو نشانه رفته بودند. کامیون های پرشتاب، روزهای فوریه را به خاطر می آوردند، بعضی ها را برق زده می کردند و بعضی دیگر را وحشت زده. نابوکوف کادت می نویسد: "همان چهره های دیوانه، گول، و حیوان وحشی که روزهای فوریه به خاطر داشتیم" - یعنی روزهای همان انقلابی که لیبرال ها رسماً شکوهمند و بدون خونریزی نامش نهاده بودند. در ساعت نه، هفت هنگ به سمت کاخ تورید در حرکت بودند. در میان راه ستون هانی از کارگران و دسته های تازه ای از سربازان به این هفت هنگ پیوستند. جنبش هنگ آتشبار قدرت واگیر عظیمی به هم زده بود. "روزها ی ژونیه" آغاز شده بودند.

کارگران و سربازان در حین حرکت با یکدیگر تبادل نظر می کردند. صدای تیر به گوش رسید. بنا بر گفته ی کارگری به نام کوروتکوف، "در خیابان لیتینی، یک افسر و یک مسلسل را از زیرزمینی بیرون کشیدند و افسر را همان جا گشتند." هرگونه شایعه ای که به تصور بگنجد، جلوتر از تظاهرات در شهر پخش می شد. امواج ترس مانند اشعه ی نور از چهار طرف تظاهرات ساطع بود. چه چیزها که با تلفن از ناحیه های وحشت زده ی مرکزی شهر گزارش داده نشد؟ می گفتند که در حدود ساعت هشت شب، یک اتومبیل مسلح به دنبال کرنسکی، که همان روز به جبهه عزیمت کرده بود، به ایستگاه ورشو شتافته بود تا کرنسکی را دستگیر کند، اما قطار کرنسکی چند ساعت پیش از آن ایستگاه را ترک کرده بود، و به این دلیل دستگیری کرنسکی صورت نگرفته بود. این ماجرا بعداً به عنوان برهانی در اثبات توطئه، بارها و بارها مورد استناد قرار گرفت. و اما این که چه کسانی در آن اتومبیل بودند و چه کسی مقاصد مرموز سرنشینان آن اتومبیل را کشف کرده بود، نامعلوم باقی ماند. آن شب، اتومبیل های مملو از مردهای مسلح در همه ی جهات می گشتند. و شکی نیست که در اطراف ایستگاه ورشو هم اتومبیل ها در گشت و گذار بودند. راجع به کرنسکی هم در بسیاری از نقاط کلمات خشن می شنیدی. شکی نیست که این اوضاع و احوال اساس آن افسانه را فراهم آورده بود. البته اگر یکسره جعلش نکرده باشند.

ایزوستیا تصویر زیر را از حوادث سوم ژوئیه ترسیم کرد: "در ساعت پنج بعدازظهر، هنگ یکم آتشبار، بخشی از هنگ مسکو، بخشی از هنگ نارنجک انداز، و بخشی از هنگ پاولوفسکی، همه مسلح، بیرون آمدند. جماعاتی از کارگران نیز به سربازها پیوستند... در ساعت هشت شب،

بخش های جداگانه ای از هنگ ها به سمت کاخ کشسینسکایا به راه افتادند، اینان همه تا بن دندان مسلح بودند و پرچم ها و پلاکاردهای سرخ رنگی با خود حمل می کردند که در آن ها انتقال قدرت به شوراهای خواسته شده بود. سخن رانی های متعددی از بالکون ها ایراد شد... در ساعت ده و نیم، در میدانی که در برابر کاخ تورید قرار دارد، جلسه ای تشکیل شد... سربازها هینتی را به نمایندگی از جانب خود به کمیته ی اجرایی مرکز فرستادند که این هینت به نام سربازان خواسته های زیر را ارائه داد: بر کناری ده وزیر بورژوا، انتقال تمام قدرت به شوراهای، انقطاع تهاجم، ضبط چاپ خانه های مطبوعات بورژوا، مالکیت دولت بر اراضی، نظارت دولت بر تولید. "صرف نظر از برخی دست کاری ها- "بخش هائی از هنگ ها" به جای هنگ ها، "جماعتی از کارگران" به جای تمامی کارخانه ها- می توان گفت که گزارش رسمی تزرنتلی و دان تصویر کلی وقایع را مخدوش نکرده است. به ویژه آن که این گزارش دو کانون اصلی تظاهرات را درست دیده است: منزل خصوصی کشسینسکایا و کاخ تورید. جنبش هم از نظر معنوی و هم از لحاظ عینی بر حول این دو مرکز متخاصم می گردید: به کاخ کشسینسکایا می آمد تا دستورالعمل، رهبری، و نطق های الهام بخش بر بگیرد؛ و به کاخ تورید می رفت تا خواسته های خود را ارائه دهد و حتی با قدرت خود اندکی به تهدید بپردازد.

در ساعت سه بعدازظهر، دو تن از نمایندگان مسلسل دارها به کنفرانس سراسری شهری بلشویک ها، که در آن روز در خانه ی کشسینسکایا تشکیل شده بود، آمدند تا اطلاع دهند که هنگشان تصمیم به بیرون آمدن گرفته است. هیچ کس انتظار چنین خبری را نداشت، و هیچ کس خواستار این عمل نبود.

تامسکی اعلام کرد: "هنگ هانی که بیرون آمده اند رفیقانه عمل نکرده اند، زیرا صلاح در این بود که قبلاً از کمیته ی مرکزی حزب ما بخواهند که مسأله ی تظاهرات را بررسی کند. کمیته ی مرکزی به کنفرانس پیشنهاد می کند که: در وهله ی اول، برای جلوگیری از حرکت توده ها اعلامیه ای صادر کند؛ در وهله ی دوم، از کمیته ی اجرایی درخواست کند که آن کمیته قدرت را در دست خویش بگیرد. در این لحظه محال است بتوان از تظاهرات سخن گفت، مگر آن که انقلاب جدیدی خواسته باشیم." این کارگر پیر بلشویک که با چندین سال زندان با اعمال شاقه وفاداری خود را به حزب ثابت کرده بود- و بعداً در مقام رهبر اتحادیه های کارگری شهرتی به هم زد- به طور کلی فطرتاً بیشتر مایل به بازداری توده ها بود تا به فراخواندن آن ها به عمل. اما در این مورد خاص، صرفاً اندیشه ی لنین را بازگو می کند: "در این لحظه محال است بتوان از تظاهرات سخن گفت، مگر آن که انقلاب جدیدی خواسته باشیم." سازش کاران حتی کوشش به تظاهرات مسالمت آمیز دهم ژوئن را به عنوان توطئه تخطئه کرده بودند. اکثریت قاطع کنفرانس با تامسکی اتفاق نظر داشت. باید به هر قیمتی که شده مبارزه ی نهانی را به تعویق بیندازیم. تهاجمی که در جبهه جریان دارد، فضای سراسر کشور را سخت منقبض ساخته است. شکست تهاجم اجتناب ناپذیر است- هم چنان که عزم جزم حکومت در انداختن مسئولیت شکست به گردن بلشویک ها، باید به سازش کاران فرصت دهیم تا خود را به کلی خراب کنند. ولودارسکی به نام حزب به مسلسل دارها پاسخ داد که هنگ باید در برابر تصمیم حزب تسلیم شود. مسلسل دارها اعتراض کنان کنفرانس را ترک گفتند. در ساعت چهار بعدازظهر، کمیته ی مرکزی تصمیم کنفرانس را تأیید کرد. اعضای کمیته

روانه‌ی نواحی کارگرنشین و کارخانه‌ها شدند تا توده‌ها را از حرکت باز دارند. به همین منظور اعلامیه‌هایی هم به *پراودا* فرستاده شدند تا صبح روز بعد در صفحه‌ی اول آن روزنامه به چاپ برسند. استالین مأمور شد که تصمیم کمیته‌ی مرکزی را به نظر جلسه‌ی مشترک کمیته‌های اجرائی برساند. بدین ترتیب، درمورد نیت بلشویک‌ها جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند. کمیته‌ی مرکزی کارگران و سربازان را چنین مخاطب قرار داد: "اشخاص مجهول الهویه... شما را به تظاهرات مسلحانه دعوت کرده‌اند"، و این نکته ثابت می‌کند که دعوت به تظاهرات از طرف هیچ یک از احزاب شورا صادر نشده است... بدین سان، کمیته‌های مرکزی-هم کمیته‌ی مرکزی حزب و هم کمیته‌ی مرکزی شورا، هشدار دادند، اما توده‌ها پشت گوش انداختند.

در ساعت هشت شب، هنگ آتشبار، و به دنبالش هنگ مسکو، به کاخ کشینسکایا آمدند. بلشویک‌ها محبوب، نوسکی، لاشویچ، پودویسکی-از بالکن کاخ با سربازها حرف زدند و کوشیدند تا هنگ‌ها را به سربازخانه‌ها باز گردانند. از پائین پاسخ آمد که: بس است! بس است! بالکن بلشویک‌ها هرگز چنین فریادهایی از سربازها نشنیده بود؛ فریاد که نه، زنگ خطر. به دنبال هنگ‌ها، کارخانه‌ها پیش آمدند: "تمام قدرت به دست شوراها!" "مرگ بر ده وزیر سرمایه‌دار!" این‌ها همان شعارهای هجدهم ژوئن بودند، اما اینک در زیرشان سرنیزه برق می‌زد. تظاهرات به واقعیت انکارناپذیری تبدیل شده بود. چه می‌باید کرد؟ آیا بلشویک‌ها می‌توانستند کنار بایستند؟ اعضای کمیته‌ی پتروگراد، هم راه با نمایندگانی که در کنفرانس شرکت جسته بودند و نیز به اتفاق نمایندگان هنگ‌ها و کارخانه‌ها، قطع‌نامه‌ای را به

تصویب رساندند که چنین مضمونی داشت: بررسی مجدد مسأله، پایان دادن به همه ی کوشش های بی ثمر در بازسازی توده ها، و هدایت جنبش رو به گسترش به نحوی که بحران حکومت به نفع مردم خاتمه بیابد؛ برای رسیدن به این هدف، قرار بر این شد که از سربازها و کارگرا خواسته شود تا آرام و با نظم و ترتیب به کاخ توریید بروند نمایندگان خود را انتخاب کنند، و از طریق آن نمایندگان خواسته های خود را به کمیته ی اجرائی ارائه دهند. اعضای کمیته ی مرکزی، که در آن جلسه حضور داشتند، بر آن تغییر تاکتیک صحه گذاشتند. این تصمیم جدید چون از بالکون اعلام شد، با فریادهای خوش آمد و با سرود "مارسیز" رو به رو شد. حزب جنبش را قانونی شناخته بود. مسلسل دارها نفسی به راحت کشیدند. بخشی از هنگ فوراً به قلعه ی پتروپل شتافت تا پادگان آن قلعه را زیر نفوذ خود بگیرد، و در صورت لزوم کاخ کشینسکایا را، که فقط به وسیله ی کانال باریک کرونورسکی از قلعه جدا می شد، از گزند پادگان قلعه محفوظ بدارد.

صفوف اصلی تظاهرات خود را به خیابان نوسکی رساند. یعنی به خیابانی که شاهرگ بورژوازی، بوروکراسی و افسرها محسوب می شد. تو گوئی تظاهرات از یک کشور بیگانه سر در آورده است: از پیاده رواها، پنجره ها و بالکن ها، هزاران جفت چشم با نیات پلید به تظاهرکنندگان زل می زدند. هنگ به کارخانه فشار می آورد، کارخانه به هنگ، توده های تازه متصل از راه می رسیدند. همه ی بیرق ها، با حروف زرین بر زمینه ی سرخ، یک صدا فریاد می کشیدند: "تمام قدرت به دست شوراها!" جمعیت خیابان نوسکی را لبریز کرد و مثل رودخانه ی سیل زده به سمت کاخ توریید جاری شد. پلاکاردهای "مرگ بر جنگ!" خصومت شدید افسران را بر می انگیزند.

در میان افسران بسیاری از معلولین جنگ هم دیده می شوند. دانشجویها، دختر مدرسه ها، و مقامات دولتی مشت تکان می دهند و صدا کلفت می کنند و زور می زنند تا به سربازها بقبولانند که ایادی آلمان در پشت سر آن ها ایستاده اند و هدفشان این است که قشون ویلهلم را به پتروگراد راه دهند تا آزادی را خفه کنند. این خطبای استنتاج های خود را رد ناشدنی می دانند. مقامات دولتی به کارگران اشاره می کنند و می گویند: "این ها فریب جاسوس ها را خورده اند." و کارگرها در جواب روترش می کنند و زیر لب می غرند، آن ها که تساهل بیشتری دارند، می گویند: "این ها را آدم های قشری گمراه کرده اند!" دیگران به نشان موافقت سرتکان می دهند که: "بیچاره عناصر ناآگاه." اما کارگرها برای سنجش هر چیز طریقتی مخصوص به خود دارند.

آن ها اندیشه هائی را که امروز ایشان را به خیابان ها کشیده است، از جاسوس های آلمانی نیاموختند. تظاهرکنندگان معلم های مزاحم خود را بی ادبانه پس می زنند، و به پیش می تازند. رفتار آنان میهن پرست های نوسکی را دیوانه می کند. گروه های ضربت، عمدتاً به رهبری معلولین جنگ و اسواران ژرژ قدیس، بر سر گروه های مجزائی از تظاهر کنندگان می تازند و می کوشند تا شعارهای پارچه ای را بر بایند. این جا و آن جا درگیری هائی رخ می دهد. جو شهر داغ می شود. طنین گلوله، یکی، و سپس یکی دیگر. از پنجره است؟ یا از کاخ آتیشکین؟ پیاده رو با شلیک رگباری در هوا، و به هیچ جا، پاسخ می دهد. سراسر خیابان در یک چشم بر هم زدن درهم می ریزد. کارگری از کارخانه ی ولکان روایت می کند که: در حدود نیمه شب، هنگامی که هنگ نارنجک انداز در حوالی کتابخانه ی عمومی از نوسکی

می گذشت، کسی از جانی به روی آنان آتش گشود، و تیراندازی چندین دقیقه ادامه یافت. وحشت بر فضا مسلط شد. کارگرها به خیابان های فرعی گریختند. سربازها زیر رگبار و گلوله ها خود را به زمین افکندند- آن ها این کار را در مکتب جنگ آموخته بودند. آن صحنه ی شبانه در نوسکی، با آن گاردهای نارنجک انداز بر زمین، منظره ای بس وهم انگیز پدید آورده بود. نه پوشکین و نه گوگول، آن خنیاگران نوسکی، هرگز نوسکی را به آن شکل مجسم نکرده بودند. به علاوه، این وهم به واقعیت نیز آمیخته بود: انسان های مرده و زخمی بر کف خیابان افتاده بودند.

کاخ تورید در آن روزها برای خود زندگی جداگانه ای داشت. نظر به استعفای کادت ها، هر دو کمیته ی اجرایی، یعنی هم کمیته ی اجرایی کارگران و سربازان و هم کمیته ی اجرایی دهقانان، جلسه ی مشترکی تشکیل داده بودند تا خطابه ی تزرتلی را در باب خالی کردن طشت ائتلاف بدون دور انداختن بچه، بررسی کند. اگر حومه های بی قرار مداخله نکرده بودند، رمز این ترفند بی شک در درازمدت کشف می شد. یک خبر تلفنی پیرامون تظاهراتی که به وسیله ی هنگ آتشبار تدارک دیده می شد، بر چهره ی رهبران چین و شکنی از خشم و غیض نشانده. یعنی کارگران و سربازان آن قدر تنگ حوصله شده اند که دیگر صبر نخواهند کرد تا روزنامه های ما رستگاری دنیا و آخرت را به صورت قطع نامه به آنان ارزانی دارند؟ همه از گوشه ی چشم چپ چپ به بلشویک ها نگریستند. اما این بار، تظاهرات مایه ی شگفتی بلشویک ها هم شده بود. کامنف، و سایر نمایندگان حزب که

در جلسه حضور داشتند، حتی موافقت کردند که در پایان جلسه به کارخانه ها و سربازخانه ها بروند و بکوشند تا توده ها را از رفتن به خیابان ها باز بدارند. این موافقت بعداً به وسیله ی سازش کاران به یک کلک نظامی تعبیر شد. کمیته ی اجرائی مطابق معمول، شتاب زده بیانیه ای را به تصویب رساند و طی آن هرگونه تظاهراتی را خیانت به انقلاب اعلام کرد. اما خوب، بحران حکومت را چگونه می خواستند حل و فصل کنند؟ راه فرار یافته شد: قرار بر این شد که کابینه ی لت و پار شده را به همان شکل باقی بگذارند، و تمامی مسأله را تا پیدا شدن فرصتی برای دعوت از اعضای شهرستانی کمیته ی اجرائی یکسر به تعویق بیندازند. کش دادن امور، و دفع الوقت به منظور دو دوزه بازی- آیا این دو کار نبوغ آمیزترین سیاست های سیاسی نیستند؟

سازشکاران فقط در مبارزه ی خود بر علیه توده ها اتلاف وقت را عافالانه نمی دانستند. تشکیلات رسمی بلافاصله به حرکت درآمد تا در برابر "شورش" چنین بود نامی که سازش کاران از همان آغاز بر تظاهرات ژونیه نهادند- خود را مسلح کند. رهبران در به در به دنبال نیروهای مسلح گشتند تا از حکومت و کمیته ی اجرائی دفاع نمایند. تقاضا پشت تقاضا، با امضای چیدزه و سایر اعضای هیئت رئیسه، به سازمان های مختلف نظامی فرستاده شد تا زره پوش و توپ ها و خمپاره های سه اینچی به کاخ تورید بفرستند. در عین حال به تقریباً همه ی هنگ ها دستور داده شد که برای دفاع از کاخ واحدهای مسلح اعزام دارند. اما به این تدابیر قناعت نکردند. دفتر کمیته ی اجرائی همان روز به جبهه- به ارتش پنجم، نزدیک ترین ارتش به پایتخت- تلگراف زد که "یک لشکر سواره نظام، یک تیپ پیاده؛ و تعدادی زره پوش

به پتروگراد بفرستید. "ویتینسکی منشویک، که وظیفه ی حفاظت از کمیته ی اجرایی بر عهده اش افتاده بود، در بازبینی بعدی خود همه چیز را لو داده است: "سراسر روز سوم ژوئن به گردآوری نیرو برای تقویت کاخ تورید گذشت... مسأله ما این بود که دست کم چند گروهان را برای این کار جمع کنیم... تا مدتی مطلقاً هیچ نیروی در اختیار نداشتیم. شش مردی که در کنار درب های کاخ تورید پاس می دادند به هیچ وجه قدرت مقابله با جمعیت را نداشتند... و پائین تر: "در نخستین روز تظاهرات ما فقط یک صد نفر در اختیار داشتیم- هیچ نیروی دیگری نداشتیم. به همه ی هنگ ها کمیسر فرستادیم و تقاضا کردیم که به ما سرباز بدهند تا بتوانیم یک نیروی تدافعی تشکیل دهیم... اما هر هنگی به هنگ مجاور نگاه می کرد تا ببیند او چه کار خواهد کرد. ما ناچار بودیم به هر قیمتی که شده این معرکه را خاتمه دهیم، و نیروهائی را که لازم داشتیم از جبهه فراخواندیم." حتی با تأملات دراز و خبیثانه، به دشواری می توان سازش کاران را به نحو گزنده تری هجو کرد. صدها هزار تن تظاهر کننده خواستار انتقال قدرت به شوراها بودند. چیدزه، که در رأس نظام شورائی ایستاده بود و در نتیجه نامزد منطقی مقام نخست وزیری به شمار می رفت، سراسیمه نیروی مسلح می جست تا تظاهرکنندگان را تار و مار کند. رهبران دموکرات منش، این جنبش عظیم را، که به نفع قدرت دموکراسی در گرفته بود، به عنوان حمله ی مثنی اوباش مسلح به دموکراسی، تخطئه می کردند.

در همان زمان در کاخ تورید، بخش کارگری شورا پس از یک فترت طولانی دوباره اجلاس کرده بود. در طول دو ماه گذشته، ترکیب این بخش بر اثر انتخابات میان دوره ای در کارخانه ها به حدی دگرگون شده بود که کمیته ی

اجرائی از غلبه ی بلشویک ها بیم ناک شده بود. جلسه ی بخش کارگری شورا، که با تأخیری عمدی تشکیل شده بود- سازش کاران فقط چند روز پیشتر تقاضای تشکیل آن را کرده بودند- تصادفاً با تظاهرات مسلحانه ی ژوئن تقارن زمانی پیدا کرد. روزنامه ها در این تقارن زمانی دست بلشویک ها را دیدند. زینوویف در نطقی که در آن جلسه ایراد کرد، به نحو کوبنده ای استدلال کرد که سازش کاران، از آن جا که متحد با بورژوازی بودند، نمی توانستند و میل نداشتند بر علیه ضدانقلاب مبارزه کنند، زیرا واژه ی ضدانقلاب در نظر آنان فقط به معنای عملیات پراکنده و خرابکارانه ی صد سیاه بود، و نه به معنای واقعی اش- که عبارت باشد از اتحاد سیاسی طبقات دارا به منظور خفه کردن شوراها به عنوان مراکز مقاومت توده های زحمت کش. نطق زینوویف به قلب هدف اصابت کرد. منشویک ها، چون برای نخستین بار خود را بر خاک شورا در اقلیت می دیدند، پیشنهاد کردند که هیچ تصمیمی نباید گرفته شود، و افزودند که همه باید به ناحیه های شهر پراکنده شوند تا نظم را حفظ کنند. اما دیگر دیر شده بود! خبر مربوط به نزدیک شدن کارگرها و مسلسل دارهای مسلح به کاخ توریف، هیجان عظیمی در تالار ایجاد کرد. کامنف از تریبون بالا رفت و چنین گفت: "این تظاهرات را ما راه نینداخته ایم، توده های خلق خود به خیابان آمده اند... اما حال که توده ها بیرون آمده اند، جای ما در میان آن هاست... وظیفه ی کنونی ما آن است که جنبش را منضبط کنیم." کامنف در خاتمه ی گفتار خود به نمایندگان پیشنهاد کرد که کمیسیونی مرکب از بیست و پنج نفر برای رهبری جنبش برگزینند. تروتسکی از پیشنهاد کامنف حمایت کرد. چیدزه می ترسید که کمیسیون زیر سلطه ی بلشویک ها قرار بگیرد، و مذبوحانه اصرار می کرد که این مسأله به کمیته ی اجرائی

واگذار شود. مناقشه بالا گرفت. سرانجام وقتی منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها متقاعد شدند که مجموعاً فقط یک سوم از آن مجلس را تشکیل می دهند، تالار را ترک گفتند. در آن روزها، دموکرات ها علاقه ی شدیدی به این تاکتیک پیدا کرده بودند؛ آنان به محض از دست دادن اکثریت در شورا، شروع به تحریم شوراها کردند. قطع نامه ای مبنی بر فراخواندن کمیته ی اجرایی به تصرف قدرت، با ۲۷۶ رأی موافق در غیاب جناح مخالف به تصویب رسید. سپس انتخابات برای گزینش پانزده عضو از کمیسیون فوق الذکر بلافاصله برگزار شد. ده جای خالی برای اقلیت کنار نهاده شد. و این ده جا هم چنان خالی باقی ماندند. گزینش این کمیسیون بلشویکی در چشم دوست و دشمن به این معنا بود که بخش کارگری شورای پتروگراد از آن پس به مثابه ی یک پایگاه بلشویکی در خواهد آمد. گام بلندی به پیش! در ماه آوریل حیطه ی نفوذ بلشویک ها تقریباً یک سوم از کارگران پتروگراد را دربر می گرفت؛ در شورای آن روزها، بلشویک ها بخش کاملاً بی مقدار را تشکیل می دادند. اینک، در آغاز ماه ژوئیه، دو سوم از اعضای بخش کارگری شورا بلشویک بودند. این تحول به آن معنا بود که نفوذ بلشویک ها در میان توده ها قطعیت یافته بود.

در خیابان هائی که به کاخ تورید ختم می شوند، ستون زنجیروار روانی از مردها و زن های کارگر و سربازها می بینی که بیرق به دست سرود می خوانند و طبل و شیپور می نوازند. توپ خانه ی سبک از راه می رسد، و فرمانده اش در میان هلله ی جمعیت گزارش می دهد که همه ی خمپاره اندازهای لشگر او در خدمت کارگران قرار گرفته اند. ایستگاه های وسائط حمل و نقل و میدان نزدیک به کاخ تورید انباشته از مردمند. همه

می کوشند تا بر گرد سکوی خطابه ای که در کنار درب اصلی کاخ قرار گرفته است جمع شوند. چیدزه به نزد تظاهرکنندگان می آید، چهره ی گرفته ی مردی را دارد که کارش را بی جهت قطع کرده باشند. رئیس محبوب شورا با سکوت غیردوستانه ای روبه رو می شود. چیدزه با صدائی خسته و گرفته همان مبتذلّاتی را تکرار می کند که دیری است لب های او را غنچه کرده اند. ویتینسکی چون به کمک چیدزه می شتابد با همان استقبال سرد مواجه می شود. "اما تروتسکی" - بنا به روایت میلی یوکوف - "چون اعلام می کند که لحظه ی انتقال قدرت به شوراها فرارسیده است، با هلهله ی پر سروصدای جمعیت روبه رو می شود... این جمله ی میلی یوکوف تعمداً دوپهلوست. هیچ یک از بلشویک ها اعلام نکردند که "لحظه ی... فرارسیده است." تراشکاری از کارخانه ی کوچک دوفلون در پتروگراد، بعداً درباره ی تجمعی که زیر دیوار کاخ تورید صورت گرفت، چنین گفت: "من به یاد می آورم که تروتسکی در نطق خود گفت که هنوز وقت تصرف قدرت برای ما فرانسیده است." ماشین تراش لب آن سخن رانی را صحیح تر از استاد تاریخ بازگو می کند. تظاهرکنندگان فقط خبر پیروزی تازه به دست آمده ی بلشویک ها را در بخش کارگری، از زبان سخن ران های بلشویک شنیدند، و این واقعیت درست به اندازه ی ورود به دوران قدرت شورائی، رضایتی ملموس به آنان بخشید.

جلسه ی مشترک دو کمیته ی اجرائی بار دیگر اندکی پیش از نیمه شب تشکیل شد. (درست در همان لحظاتی که نارنجک اندازها بر کف خیابان نوسکی پهن شده بودند.) به دنبال ارائه ی کلایحه ای از جانب دان، تصمیم گرفته شد که فقط کسانی می توانند در جلسه باقی مانند که از پیش متعهد

شوند از تصمیمات جلسه دفاع کنند و آن تصمیمات را به اجراء در آورند. باز هم نغمه ای تازه! منشویک ها می کوشیدند تا شورا را، که به زعم خودشان پارلمان کارگران و سربازان به شمار می رفت، به کارگزار اداری اکثریت سازش کار تبدیل کنند. سازش کاران پس از آن که در اقلیت قرار گرفتند. فقط دو ماه طول کشید تا در اقلیت قرار بگیرند. برای اصل دموکراسی در شورا چنان سینه ای چاک می دادند که بیا و ببین. اما آن روز. هم چنان که در همه ی لحظات حساس زندگی اجتماعی. دموکراسی یدک نگاه داشته شد. عده ای از مژرایونتسی ها* به عنوان اعتراض تالار را ترک گفتند. بلشویک ها در جلسه حضور نداشتند؛ آن ها در کاخ کشسینسکایا خود را برای فردا آماده می کردند. در جریان بعدی جلسه، مژرایونتسی ها و بلشویک ها در تالار حضور یافتند و اعلام کردند که هیچ کس نمی تواند اختیاری را که رأی دهندگان به ایشان داده اند از آن ها بگیرد. این گفته با سکوت اکثریت روبه رو گردید، و قطع نامه ی دان به آرامی به دست فراموشی سپرده شد. جلسه مانند رنج مرگ به درازا کشید. سازش کاران با صداهای خسته متصل به یکدیگر اطمینان می دادند که حق با آن هاست. تزررتلی در مقام وزیر پست و تلگراف زبان به شکایت از کارمندان خود گشود: "هم اکنون از اعتصاب کارگران پست و تلگراف مطلع شدم... و اما پیرامون خواست های سیاسی شان باید بگویم که همه ی آن ها یک صدا فریاد می زنند: تمام قدرت به دست شوراها!"

* - اعضای سازمان ناحیه ای. نویسنده ی کتاب حاضر نیز در آن ایام عضو این سازمان بود. مترجم فارسی.

نماینده های تظاهرکنندگان، که اینک کاخ تورید را از چهار طرف در محاصره گرفته بودند، خواستار شرکت در آن جلسه شدند. آن ها را با نگرانی و خصومت به درون راه دادند. اما نمایندگان صادقانه معتقد بودند که این بار، سازش کاران بی اختیار از آنان استقبال خواهند کرد. مگر نه آن که همان روز مطبوعات منشویک و سوسیال رولوسیونر ضمن بحث از استعفای کادت ها، دسائس و خراب کاری های متحدان بورژوای خویش را فاش کرده بودند؟ به علاوه، بخش کارگری شورا به حکومت شورائی رأی موافق داده بود. دیگر صبر برای چه؟ اما استمدادهای پرشور آنان، لبریز از امیدی آمیخته به خشم، ناتوان و بی جا در فضای راكد آن پارلمان سازش کاری گم شد. رهبران همه در یک فکر واحد بودند: چگونه با سرعت هر چه تمام تر خود را از شر مهمان های ناخوانده ی خویش خلاص کنند. پشت کردن به نمایندگان و برگشتن به تالار، و یا پس فرستادن نمایندگان به خیابان به نزد تظاهرکنندگان، از شرط احتیاط به دور بود. در تالار، مسلسل دارها شگفت زده به مباحثه ی رهبران گوش می دادند، مباحثه ای که فقط یک هدف دربر داشت. دفع الوقت. سازش کاران همه در انتظار هنگ های قابل اعتماد بودند. در این میان دان فریاد کشید: "خلق که در خیابان هاست، انقلابی است، اما این خلق کارهای ضدانقلابی می کند." آبرامویچ هم به پشتیبانی از دان برخاست. آبرامویچ یکی از رهبران بوند یهود و عالم نمای محافظه کاری بود که همه ی غرایزش گزند سختی از انقلاب دیده بودند. او بدیهیات را منکر شد و اعلام کرد: "ما شاهد یک توطئه هستیم،" و سپس به بلشویک ها پیشنهاد کرد که رسماً اقرار کنند "این کار آن هاست." تزرتلی عمق بیشتری به مباحثه داد: "به خیابان رفتن و فریاد "تمام قدرت به دست شوراها" زدن. آیا این کار به معنای پشتیبانی

از شوراهاست؟ اگر شوراها میلی به این کار داشتند، قدرت به آن‌ها منتقل می‌شد. در برابر اراده‌ی شوراها هیچ مانعی و رادعی وجود ندارد... چنین تظاهراتی نه در راستای انقلاب بلکه در راستای ضدانقلاب است." فرستاده‌های کارگرا از این ملاحظات مطلقاً سر در نمی‌آوردند. در نظر آنان رهبرهای عالی‌جاه اندکی خل وضع می‌نمودند. سرانجام همه‌ی اعضای جلسه، به جز یازده تن از آنان، یک بار دیگر طی قطع‌نامه‌ای اعلام کردند که تظاهرات مسلحانه به منزله‌ی خنجری خواهد بود که از پشت به ارتش انقلابی زده باشند، و غیره و غیره. در ساعت پنج بامداد، جلسه موقتاً تعطیل شد.

توده‌ها به تدریج از راهی که آمده بودند بازگشتند و در ناحیه‌های خود تجمع کردند. اتومبیل‌های مسلح تمام شب در حرکت بودند تا هنگ‌ها و کارخانه‌ها و مراکز ناحیه را با هم متحد کنند. درست مثل آخرین روزهای فوریه، توده‌ها شب را به جمع‌بندی ماحصل مبارزه‌ی روز به سر آوردند. اما این بار این کار را به مدد شبکه‌ی پیچیده‌ای از سازمان‌ها- کارگری، حزبی و هنگی- انجام دادند که آن سازمان‌ها مداوماً با یکدیگر در حال مشورت بودند. در ناحیه‌ها این امر بدیهی تلقی می‌شد که جنبش نمی‌تواند در نیمه‌راه متوقف شود. کمیته‌ی اجرایی تصمیم‌گیری درباره‌ی مسأله‌ی قدرت را به تعویق انداخته بود. توده‌ها این کار را به منزله‌ی دودلی می‌دانستند. از این رو نتیجه‌گیری آنان روشن بود: باید فشار بیشتری وارد بیاوریم. بلشویک‌ها و مژرایونتسی‌ها نیز در جلسه‌ی شبانه‌خود، که هم‌زمان با جلسه‌ی مشترک دو کمیته‌ی اجرایی در کاخ توریید تشکیل شده بود، بیان حوادث آن روز را محاسبه کردند و کوشیدند تا پیش‌بینی کنند که فردا دل صبح چه

خواهد زانید. گزارش هائی که از ناحیه ها می رسید گواهی می دادند که تظاهرات آن روز صرفاً توده ها را به حرکت در آورده و برای نخستین بار مسأله ی قدرت را در اذهانشان صریحاً مطرح ساخته است. بدیهی بود که فردا کارخانه ها و هنگ ها به دنبال پاسخ این مسأله خواهند رفت، و هیچ نیرویی در جهان نخواهد توانست آن ها را در حومه ها نگاه دارد. برخلاف آن چه دشمنان بعداً ادعا کردند، بلشویک ها در صدد فراخواندن توده ها به تصرف قدرت نبودند، بلکه مباحثه ی آن شب آن ها بر حول این مسأله دور می زد که آیا باید صبح روز بعد در لغو تظاهرات بکوشند، یا در رأس تظاهرات بایستند.

در دل شب، یا بهتر بگوئیم در ساعت سه بامداد، کارخانه ی پوتیلوف به کاخ تورید نزدیک شد. توده ای مرکب از هشتاد هزار کارگر که بسیاری از آن ها زن ها و فرزندان خود را نیز به هم راه داشتند. این راه پیمانی از ساعت یازده شب آغاز شده بود، و چند کارخانه ی دیگر نیز دیرتر در میان راه به آن پیوسته بودند. با وجود دیر بودن وقت، چنان توده ای در کنار دروازه ی ناروا جمع آمده بود که تو گوئی آن شب در سراسر ناحیه احدی در خانه نمانده است. زن ها همه فریاد برآورده بودند: "همه باید بروند- ما مواظب خانه ها خواهیم بود." به دنبال علامتی از ناقوس خانه ی کلیسای منجی؛ چند تیر پیایی، مانند رگبار مسلسل، در دل شب ظنن انداخته بود. از زمین رگبار دیگری به سوی ناقوس خانه شلیک شد. افیموف کارگر، که پیش تر با او آشنا شدیم، می نویسد: "در حوالی گوستینی دور گروهی از دانشجویان دانشکده ی افسری و دانشجویان دانشگاه ها بر سر تظاهرکنندگان ریختند و سعی کردند پلاکاردهای آن ها را برابیند. کارگرها مقاومت نمودند. جمعیت درهم فشرده

شد. شخصی نامعلوم تیری شلیک کرد. سر نویسنده ی این سطور در آن هنگامه شکست، و پهلوها و سینه اش زیر دست و پای جمعیت سخت آسیب دید. "کارگرهای پوتیلوف، اینک خموش، سراسر شهر را پیمودند و سرانجام به کاخ تورید رسیدند. از برکت تلاش های مجدانه ی ریازانوف، که در آن ایام روابط نزدیکی با اتحادیه های کارگری داشت، گروهی از نمایندگان کارگران به کمیته ی اجرایی پذیرفته شدند. انبوه کارگران، گرسنه و سخت خسته، در خیابان و در باغچه ی کاخ پراکنده شدند، و اکثر آن ها بر زمین دراز کشیدند و تصمیم گرفتند همان جا منتظر پاسخ بمانند. تمامی کارخانه ی پوتیلوف آن جا در ساعت سه ی صبح در اطراف کاخ تورید بر زمین دراز کشیده است، و رهبران دموکرات منش در کاخ تورید منتظر از راه رسیدن نیروهائی از جبهه هستند. این منظره از حیرت آورترین تصاویری بود که انقلاب در اوج گذار از فوریه تا اکتبر، پدید آورد. دوازده سال پیش از آن، گروه کثیری از همین کارگران، صلیب در دست و علم های مذهبی بر دوش، در ماه ژنویه به سمت کاخ زمستانی راه پیمائی کرده بودند. اما بر آن بعدازظهر یکشنبه دوران های بسیار گذشته بود؛ در خلال چهار ماه بعد نیز دوران های بسیار به سر آمد.

تصویر حزن انگیز کارگرانی که در صحن کاخ بر زمین دراز کشیده بودند، بر کنفرانس رهبران و سازمان دهندگان بلشویک، و بر مباحثه ی گرم ایشان پیرامون نقشه های روز بعد، سایه افکنده بود. فردا پوتیلوفی ها از کار امتناع خواهند کرد. آری، و تازه پس از مراقبه ی شبانه ی امشب به چه کار خواهند خورد؟ زینوویف را به پای تلفن خواندند. راسکولنیکوف از کرونشاتات تلفن زده بود تا بگوید که فردا در سپیده دم، پادگان دژ کرونشاتات به سمت پتروگراد

به راه خواهد افتاد و هیچ کس و هیچ چیزی نخواهد توانست آنان را از حرکت باز بدارد. افسر جوان از آن سوی خط مضطربانه می پرسید: آیا کمیته ی مرکزی به او فرمان خواهد داد که از شوراها بگسلد، و خویشان را در چشم آن ها بی آبرو بسازد؟ بدین سان بر تصویر کارخانه ی پوتیلوف که به شکل اردوی کولیان در آمده بود، تصویر تخیل برانگیز دیگری اضافه شد: اینک جزیره ی ملوان ها را نیز می دیدی که در آن ساعات بی خواب شبانه خود را برای پشتیبانی از پتروگراد کارگران و سربازان مهیا می ساخت. خیر، وضع از آفتاب هم روشن تر بود. دیگر جانی برای دودلی باقی نمانده بود. تروتسکی برای آخرین بار جويا شد که: معذالک، آیا می توانیم تظاهرات را به طور غیرمسلح برپا کنیم؟ خیر، چنین کاری قطعاً منتفی است. یک دسته دانشجوی دانشکده ی افسری می توانند ده ها هزار کارگر غیرمسلح را مثل گله ی گوسفند متفرق کنند. به علاوه، کارگرا و سربازها در چنین پیشنهادی فقط تله ی احمقانه ای خواهند دید. پاسخ صریح و قانع کننده بود. همه متفق القول تصمیم گرفتند که به نام حزب از توده ها بخواهند که تظاهرات روز بعد را به درازا بکشانند. زینوویف شتابزده به پای تلفن برگشت تا ذهن راسکولنیکوف را، که در آن سوی خط بیتابانه رنج می کشید، آسوده سازد. اعلامیه ای خطاب به کارگران و سربازان بلافاصله فراهم آمد: به خیابان ها بشتابید! تقاضای بعدازظهر کمیته ی مرکزی، داور بر موقوف ساختن تظاهرات، از روزنامه ها بیرون کشیده شد. اما دیگر فرصت نبود تا متن دیگری به جای آن تقاضا نشانده شود. صفحه ی سفیدی در *پراودا*ی صبح روز بعد، به مدرک مرگباری بر علیه بلشویک ها تبدیل شد: واضح است که بلشویک ها در لحظه ی آخر ترسیده اند، و تقاضای خود را برای شورش پس گرفته اند؛ و شاید هم کاملاً

برعکس- شاید هم از تقاضای قبلی خود برای تظاهرات آرام منصرف شده اند تا دستور شورش بدهند. اما تصمیم واقعی بلشویک ها بر ورقه ی جداگانه ای به چاپ رسید و منتشر شد. در آن ورقه از کارگران و سربازان خواسته شده بود تا "از راه تظاهرات آرام و منظم، خواست خود را به نظر کمیته ی اجرائی، که هم اکنون اجلاس کرده است، برسانند." خیر، این را نمی شد دعوت به شورش حساب کرد.

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸